

مشاوره فلسفی

جایگاه و کاربرد فلسفه در مشاوره و روان‌درمانی

ویراستاران
الیوت کوهن
سمیونل زینچ

ترجمه

دکتر مهدی فرجی پاک

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

فرزانه فخرائی

کارشناسی ارشد روان‌شناسی بالینی



فهرست

۵.....	قدردانی
۷.....	پیشگفتار
۹.....	مقدمه
۲۳.....	همکاران
۲۷.....	بخش اول: ماهیت و ارزش مشاوره فلسفی
۲۹.....	فصل اول: تعریف مشاوره فلسفی
۵۰.....	فصل دوم: مشاوره فلسفی چگونه عمل می‌کند؟ حکم و تفسیر
۶۳.....	فصل سوم: سه فرض بحث‌برانگیز مشاوره فلسفی
۷۵.....	فصل چهارم: نظریه‌های مربوط به آگاهی، درمان و تنهایی
۸۴.....	فصل پنجم: ارزش اصلی مشاوره فلسفی
۹۵.....	بخش دوم: رویکردهای مشاوره فلسفی
۹۷.....	فصل ششم: مشاوره فلسفی و خوددگرگونی
۱۲۰.....	فصل هفتم: مشاوره فلسفی در حکم روان‌درمانی
۱۳۲.....	فصل هشتم: درمان منطقی‌محور و فضیلت‌های آن
۱۴۶.....	فصل نهم: در باب خودتشخیصی و خودیاری فلسفی: شفاف‌سازی کاربست غیر بالینی مشاوره فلسفی
۱۵۴.....	فصل دهم: مشاوره فلسفی: درک خود بی‌همتا و دیگری از طریق گفتگو
۱۶۳.....	فصل یازدهم: شفاف‌سازی زندگی هیجانی: رویکردی التقاطی - فلسفی به روان‌درمانی
۱۸۳.....	بخش سوم: مسائل کاربردی در مشاوره فلسفی
۱۸۵.....	فصل دوازدهم: [درمان‌های] اضطراب رواقی
۱۹۶.....	فصل سیزدهم: اضطراب، دلهره، تغییر و تعلل‌ورزی

فصل چهاردهم: قرص‌های خشنودی: فلسفه در برابر راه‌حل شیمیایی.....	۲۲۵
فصل پانزدهم: تشخیص، مشاوره فلسفی و بیماری‌های روانی قابل‌شناسایی از نظر فرهنگی..	۲۴۹
فصل شانزدهم: آیا کمال‌گرایی یک اختلال روانی است؟.....	۲۷۵
فصل هفدهم: صدور پروانه برای مشاوران فلسفی.....	۲۸۷
واژه‌نامه انگلیسی به فارسی	۳۰۶
واژه‌نامه فارسی به انگلیسی	۳۱۳
منابع	۳۲۰

قدردانی

تعدادی از آثار ارائه شده در این مجموعه، آثار جدیدی هستند که قبلاً منتشر نشده‌اند. سایر نوشته‌ها در مجله بین‌المللی فلسفه کاربردی یا مجله بین‌المللی کاربست فلسفی با ویراستاری ما منتشر شده‌اند. بسیاری از این نوشته‌ها در جلسات سالانه انجمن ملی مشاوره فلسفی ارائه شده‌اند. از این رو، از تمام همکاران این مجموعه که با همکاری و تعهد راسخ‌شان در طول سال‌ها در تدوین پیشینه پژوهشی مربوط به حوزه روبه‌رشد مشاوره فلسفی به ما کمک کردند، تشکر و قدردانی می‌کنیم. این نویسندگان مرزهای بسیار مهمی را در این حوزه درنور دیده‌اند و ما خود را مرهون خدمات ارزنده آنها می‌دانیم.

همچنین از همکاران ماریسا دیاز وایان در مؤسسه تفکر انتقادی: مرکز ملی درمان منطق‌محور تشکر می‌کنیم که وقت زیادی را صرف آماده‌سازی و ایجاد تغییرات مفیدی به لحاظ سبکی در نوشته‌های این مجموعه کرد. در نهایت، از جید ل. لینچ گرینبرگ به خاطر کمک‌های ارزشمند ویراستاری‌اش در به ثمر رساندن این مجموعه قدردانی می‌کنیم.

دکتر الیوت د. کوهن

مدیر اجرایی مؤسسه تفکر انتقادی

سمیوئل زینچ جونور

معاون مدیر اجرایی مؤسسه تفکر انتقادی

پیشگفتار

حتی با نگاهی اجمالی بر آشکال متنوع مشاوره روان‌شناختی و روان‌درمانی، می‌توان تأثیر عمیق ایده‌ها و نظریه‌های فلسفی بر گسترش آنها را تصدیق کرد. از تقسیم‌بندی سه‌بخشی فروید از روان - که بیانگر دیدگاه سه‌بخشی افلاتون درباره نفس است - گرفته تا مبانی انسان‌گرایانه و غایت‌شناسانه درمان شخص‌محور کارل راجر و از ریشه‌های وجودی معنادرمانی ویکتور فرانکل گرفته تا اصول رواقی نهفته در درمان عقلانی هیجانی رفتاری آلبرت الیس، نشان می‌دهد که تمام (یا تقریباً تمام) سنت‌های مهم مشاوره روان‌شناختی مرهون فیلسوفان و فلسفه‌های آنان است. البته این پیوند تاریخی به این معنا نیست که کارورزان فلسفی و روان‌شناسی فعلی از یک رابطه همزیستی برخوردارند.

در همان حال که بسیاری از فیلسوفان معتقدند مشاوره فلسفی و مشاوره روان‌شناختی حوزه‌های کاربردی متمایز و مستقلی هستند، بسیاری از روان‌شناسان و کارورزان سلامت روان بر این باورند که فیلسوفان باید به نقش‌های سنتی خود در مقام آموزگار و نظریه‌پرداز چسبیده و از تلاش برای استفاده از فلسفه در جهت کمک به حل مشکلات هیجانی، رفتاری یا شناختی دیگران دست بردارند. آنها مدعی‌اند که مشاوره روان‌شناختی را باید به کارورزان روان‌شناسی - یعنی روان‌شناسان، روان‌پزشکان، مشاوران سلامت روان، مددکاران اجتماعی دارای پروانه فعالیت بالینی و سایر نهادهایی که از دولت مجوز فعالیت دارند و نیز سایر ارائه‌کنندگان سلامت روان - سپرد. ایشان همچنین معتقدند که روان‌شناسی و کاربردی روان‌شناختی، برخلاف فلسفه و کاربردی فلسفی، مبتنی بر مبانی تجربی رو به تکامل و پیشرفت است (روان‌شناسی امروزه یک «علم اجتماعی» در حال تکامل است)، درحالی‌که فلسفه از علوم انسانی به شمار آمده و فقط برای کلاس‌های درس مناسب است، همچنین بر اساس این دیدگاه، فلسفه به قدری نظری است که نمی‌تواند یک برنامه درمان

علم‌محور، ایمن و مؤثر برای افراد مبتلا به اختلالات خلق، اختلالات اضطراب، روان‌پریشی یا سایر بیماری‌های روانی ارائه دهد.

این بحث و جدل میان روان‌شناسان و فیلسوفان، هنگام طرح این مسأله که چه کسی صلاحیت فعالیت دارد، سد محکمی بین این دو گروه ایجاد کرده است. از این‌رو، هدف اصلی این مجموعه، کمک به ایجاد گفت‌وگویی آزاد و بررسی رابطه میان این دو حوزه عملی و نیز بررسی نکاتی است که هر کدام از حوزه‌ها می‌تواند از دیگری بیاموزد.

در سال ۱۹۹۰ یکی از ویراستاران این مجموعه، یعنی الیوت د. کوهن، به همراه همکارش، پل شارکی، و نیز با حمایت انجمن روان‌شناسی آمریکا (APA) به منظور پیشبرد این گفت‌وگو، انجمن ملی مشاوره فلسفی (NPCA) را تأسیس کرد، که قبلاً انجمن فلسفه، مشاوره، و روان‌درمانی آمریکا (ASPCP) نام داشت. با نگاهی به گذشته، به نظر می‌رسد با وجود اینکه NPCA نقطه عطفی در تلاش برای تقریب فیلسوفان و روان‌شناسان بود، این مأموریت پایان نیافته و همچنان در جریان است. البته کاربست فلسفی در ایالات متحده و کشورهای دیگر در مدت بیش از دو دهه از تأسیس NPCA، پیشرفت‌های بی‌وقفه‌ای کرده است. اما در حال حاضر، نیاز به همکاری فیلسوفان و روان‌شناسان بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته است. زیرا با وجود اینکه هم کاربست روان‌شناختی و مشاوره فلسفی همچنان در حال گسترش‌اند، و هم ما ویراستاران این مجموعه، قاطعانه معتقدیم که موضوعات فراوانی وجود دارد که هر یک از این دو حوزه می‌تواند از دیگری بیاموزد. بنابراین، هدف ما در اینجا تعیین حد و مرزها نیست، بلکه با افزودن کارایی ابزارهای موجود، می‌خواهیم به دیگران کمک کنیم تا با مشکلات زندگی خود مقابله کرده و/یا کیفیت زندگی‌شان را ارتقا بخشند.

در پایان باید گفت که حجم بحث و گفت‌وگوهای درون‌رشته‌ای و بین‌رشته‌ای سازنده‌ای که با کمک این مجموعه در میان فیلسوفان و روان‌شناسان - چه آنهایی که فعالیت دارند و چه آنها که ندارند - ایجاد می‌شود، میزان موفقیت یا شکست تلاش ما را تعیین می‌کند.

دکتر الیوت د. کوهن

دکتر سمیوئل زینچ جونیور

مقدمه

فکر مراجعه به یک فیلسوف برای گرفتن مشاوره در مورد مسائل و مشکلات زندگی، در نیمه اول قرن بیستم بسیار غیرعادی به نظر می‌رسید؛ همان زمانی که فیلسوفان، به‌ویژه در ایالات متحده و بریتانیا، می‌کوشیدند تا نقش فلسفه را تنها به تحلیل زبانی محدود سازند. بر اساس این گرایش زبان‌شناختی، نقش فیلسوف این نبود که مسائل اخلاقی، اجتماعی، شخصی و سیاسی‌ای را که مردم در زندگی روزمره خود با آنها مواجه بودند حل و فصل نماید، بلکه وظیفه او تحلیل کردن زبانی بود که این دل‌مشغولی‌ها در بستر آن شکل می‌گرفت (برای نمونه، تحلیل زبانی «خوب»، «بد»، «باید»، «نباید» و...). این رویکرد بی‌روح به کار بست فلسفه، به این فکر بیشتر دامن می‌زد که از تنور فلسفه هیچ نانی گرم نمی‌شود؛ اما این فکر که فلسفه می‌تواند به ترمیم ازدواج‌های متزلزل کمک کند یا به افراد افسرده دورنمایی دلگرم‌کننده نشان دهد، به آرامی در حال نزدیک شدن است.

اوایل دهه ۱۹۶۰، برخی از فیلسوفان به این احتمال که فلسفه می‌تواند در مدیریت کردن امور زندگی راهنمایی‌هایی ارائه دهد، نگاه مساعدتری کردند. این نگاه، بیش از هر جای دیگری در نوشته‌های رو به گسترش مرتبط با اخلاق کاربردی آشکار بود که برای جفت‌وجور شدن با دروس در حال تحول دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها تدوین گردید، دروسی که به چشم‌اندازهای در حال تغییر اجتماعی، سیاسی، فناورانه و اخلاقی مربوط می‌شد. در نتیجه این نهضت کاربردی در اخلاق، ما اکنون شاهد فیلسوفانی هستیم که در حال نگارش و آموزش موضوعات پیشرفته‌ای مانند اخلاق سایبری، تاگ‌سازی، مهندسی ژنتیک، نانو تکنولوژی، جنگ رباتیک و انواع چالش‌های معاصر دیگر هستند. علاوه بر آن، حوزه روبه‌رشد اخلاق حرفه‌ای نیز باعث شده تا فیلسوفان در زمینه‌های پزشکی، حقوق، مهندسی، روزنامه‌نگاری، تجارت، خدمات انسانی، و طیف وسیعی از حوزه‌های حرفه‌ای دیگر جلسات بحث و تبادل نظر برگزار کنند. اما با وجود این

حرکت سریع و روبه‌جلو در اخلاق کاربردی و اخلاق حرفه‌ای، این فکر که فلسفه باید پای خود را از امور عملی و مسائل روزمره زندگی بیرون بکشد، هنوز هم در جامعه فلسفی پیشروانی دارد. امروزه بسیاری از فیلسوفان همچنان بر این باورند که فلسفه کاربردی به دلیل کم‌رنگ کردن تحلیل مفهومی محض و رقیق کردن آن با حقایق احتمالی زندگی روزمره، از شاخه‌های نازل و کم‌ارزش فلسفه است.

یکی از حوزه‌هایی که به طور خاص این رد کاربست فلسفی در آن مطرح است، حوزه‌ای است که به رابطه میان روان‌شناسی، روان‌درمانی، و فلسفه مربوط می‌شود. در واقع، اگرچه هیچ فرد آشنا به تاریخ فلسفه انکار نمی‌کند که روان‌شناسی ریشه در فلسفه داشته، همچنان این اعتقاد رایج در میان فیلسوفان وجود دارد که با توجه به جنبه تجربی در حال گسترش روان‌شناسی و روان‌درمانی، این رشته‌ها را باید متمایز و مستقل از فلسفه دانست، و نیز اینکه فیلسوفان هیچ نقش مشروعی برای ارائه مشاوره یا درمان روان‌شناختی ندارند. اما با وجود چنین تفکیکی، گروه معدود و فزاینده‌ای از فیلسوفان هستند که به نظر گام بعدی را در مسیر حرکت تدریجی مرتبط ساختن هرچه بیشتر فلسفه با زندگی، یعنی درهم آمیختن فلسفه با مشاوره و روان‌درمانی، برداشته‌اند.

در یک سو، فیلسوفانی هستند که اگرچه درباره نقش فلسفه در کمک به حل مسائل زندگی مردم تعمق کرده‌اند، همچنان معتقدند که باید شیوه‌های کاربست روان‌شناختی از شیوه‌های کاربست فلسفی تفکیک گردد. مطابق این دیدگاه، مشاوره فلسفی هنوز هم یک حوزه منحصر‌به‌فرد و متمایز از همتای روان‌شناختی خود به شمار می‌آید. در سویی دیگر، فیلسوفان دیگری -مانند ایوت د. کوهن و جان میلز- قرار دارند که معتقدند فلسفه، مشاوره، و روان‌درمانی می‌توانند نقش‌های دوسویه، به هم بسته و متقابلاً حمایتی در کاربست مشاوره فلسفی ایفا کنند. در واقع این فیلسوفان معتقدند اینکه کارورزان و نظریه‌پردازان فلسفی و روان‌شناختی با همکاری یکدیگر ادبیات مشاوره فلسفی را تدوین کنند، بسیار حائز اهمیت است. در این دیدگاه، به همان میزان که فیلسوفان می‌توانند کمک شایانی به روان‌درمانی داشته باشند، روان‌درمانگرها نیز می‌توانند همین تأثیر را بر آنها بگذارند.

بدون تردید، بنیان‌های نظری روان‌درمانی جذابیت مسحورکننده‌ای برای بسیاری از فیلسوفان داشته است. با این حال، علاقه به روان‌درمانی و مشاوره برای فیلسوفانی که علاقه‌مند به مشاوره یا کاربست فلسفی هستند، فقط جنبه نظری ندارد. تمام یا بیشتر

فیلسوفانی که مشاوره فلسفی انجام می‌دهند، اذعان دارند که آموزش‌های فلسفی‌ای که دیده‌اند می‌تواند پایه، یا دست‌کم، بخش اساسی تبدیل شدن به یک مشاور فلسفی را تشکیل دهد. برای نمونه، آنها اظهار می‌کنند که حتی مطالعهٔ اجمالی تاریخ فلسفه نیز تعهد مشابهی را آشکار می‌سازد. تمام نویسندگان، از دوران باستان تا عصر مدرن، به‌گونه‌ای تصور می‌کنند که تلاش‌هایشان می‌تواند خشنودی را برای نوع بشر به ارمغان آورد. بر همین اساس، اصلاً تعجبی ندارد که شاهد مشاوران فلسفی معاصر باشیم که در جلسات مشاورهٔ خود عباراتی از تاریخ فلسفه را بیان می‌کنند.

برخی از فیلسوفانی که سودای مشاور شدن در سر دارند، به تحصیلات فلسفی خود برخی از شیوه‌های روان‌درمانی را نیز می‌افزایند. این آموزش‌های افزوده شده، می‌تواند به اشکال متفاوتی رخ دهد. برای نمونه، در برخی موارد، فیلسوفان با عزمی راسخ به دوره‌های تحصیلات تکمیلی بازگشته و از مؤسسه‌ای که واجد شرایط ارائهٔ مدارک سلامت روان است، مدرکی اخذ می‌کنند. در واقع در برخی موارد، برای کارکردن با مراجعان در محیط‌های حرفه‌ای سلامت روان، تنها لازم است که دورهٔ کارشناسی ارشد را در دانشگاهی که مدرک مربوطه اعطا می‌کند، با موفقیت به پایان برسانید.^۱ افراد دیگر نیز از برنامه‌های دارای گواهینامه بهره می‌برند. طول مدت دوره و فشردگی این برنامه‌ها غالباً متفاوت است. برای نمونه، انجمن ملی مشاوره فلسفی (NPCA) - با همکاری مؤسسه تفکر انتقادی - یک برنامهٔ فشردهٔ شش هفته‌ای در درمان منطق‌محور، برای آموزش فارغ‌التحصیلان فلسفه یا مشاوره سلامت روان برگزار می‌کند. سایر برنامه‌ها به طور معمول در طی یک دورهٔ آموزش دو روزه ارائه می‌شود. در هر صورت، در پایان دورهٔ آموزش، به شرکت‌کنندگان موفق، گواهینامهٔ رسمی و در برخی موارد گواهینامهٔ معادل اعطا می‌گردد.

این گواهینامه‌ها مزایا و معایبی دارند. از جمله مزایای آن، آموختن مناسبات درون جلسهٔ مشاوره است. کارآموزان می‌توانند تجربهٔ نظارت شده‌ای در مشاوره دادن به دیگران و نیز دریافت مشاوره برای خودشان کسب کرده، و در نتیجه به هر دو طرف رابطهٔ مشاور - مراجع اشراف پیدا کنند. همچنین، گواهینامهٔ اعطا شده این اطمینان

۱. در بیشتر ایالت‌ها برای صدور مجوز، موفقیت در آزمون مربوطه لازم است.

خاطر را به مراجعان می‌دهد که مشاور فلسفی آنها علاوه بر مدارک دانشگاهی خود در حوزه فلسفه، آموزش‌های مشاوره‌ای را نیز دیده است. به علاوه، این گواهینامه می‌تواند نگرانی مراجعان در مورد مسئول بودن مشاور را نیز برطرف سازد. این بدین معناست که مراجع درمی‌یابد که مشاور فلسفی با یک مرکز ارائه دهنده گواهینامه (یک انجمن حرفه‌ای) در ارتباط بوده و در برابر آن پاسخگو است، و در نتیجه وظیفه دارد که از یک مجموعه اصول حرفه‌ای پیروی کند که هدایت کننده فعالیت مشاور است.

اما معایب این گواهینامه‌ها به ارج و احترامی برمی‌گردد که مشاوران فلسفی اغلب از آن برخوردار نمی‌شوند. صدور گواهینامه در مشاوره فلسفی برخی از مشکلات را برطرف می‌کند، اما این به معنای دریافت پروانه دولتی نیست، پروانه‌ای که برخلاف گواهینامه‌ها، معمولاً برای فعالیت در حوزه سلامت روان لازم است. این مطلب برای برخی افراد این پرسش را مطرح می‌کند که آیا مشاوران فلسفی باید پروانه هم دریافت کنند یا خیر. قابل درک است که همراه با دریافت پروانه، تقاضای به رسمیت شناخته شدن نیز به میان می‌آید. مشاوره فلسفی در صورت داشتن پروانه، «قانونی» تر قلمداد شده و مانند سایر مشاغل دارای پروانه، از ارج و قریب برخوردار می‌شود. همان‌طور که بسیاری از طرفداران پروانه دولتی اذعان کرده‌اند، مشاوران فلسفی دارای پروانه می‌توانند دستمزد بیشتری برای جلسات خود اخذ کرده و از شرکت‌های بیمه نیز برای خدمات خود هزینه دریافت کنند. با این حال، هرچند ارج و احترام، ساعت‌های کاری و وجود استانداردها، دلایل خوبی برای دریافت پروانه هستند، هنوز هم مشخص نیست که چنین اقدامی مطلوب است یا خیر. اگر مشاوران فلسفی از دولت پروانه بگیرند، دورنمای از بین رفتن خودمختاری در عمل، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر، احتمالاً در نحوه عمل مشاوران فلسفی، برای نمونه در مقررات مربوط به آموزش و بنابراین در شیوه‌هایی که آنها به کار بگیرند، همسانی بیشتری رخ خواهد داد.

به طور یقین، مسأله شیوه‌های درمان، مسأله بسیار مهمی است. همان‌گونه که دیدگاه‌های متنوع موجود در این مجموعه نشان می‌دهند، در حال حاضر مناقشه زیادی در مورد ماهیت و هدف/اهداف مشاوره فلسفی وجود دارد. این امر از بسیاری جهات باعث شده که مسأله فوق همچنان مطرح باشد؛ همچنین این تصور را ایجاد کرده که شیوه‌های مشاوره فلسفی همه در یک سطح قرار دارند. بدون تردید، متخصصان

حرفه‌های دیگر با نگاهی بدبینانه به این عدم همگرایی می‌نگرند. اما مسأله جدی‌تری که مطرح می‌شود این است که کاربست فلسفی کارآمد چه چیزی محسوب می‌شود و چه چیزی محسوب نمی‌شود. مجدداً این پرسش، عده‌ای را چنان خشمگین کرده که می‌گویند: «چه طور جرأت می‌کنید چنین سؤالی را مطرح کنید! هیچ‌کس حق ندارد بگوید روش چه کسی بهتر از روش دیگری است!» به نظر برخی از فیلسوفان، این‌گونه تلاش‌ها برای سامان بخشیدن به کاربست فلسفی، شالوده‌بررسی‌های فلسفی را که باید عاری از محدودیت‌ها و مداخلات خارجی باشد به خطر می‌اندازد.

با این حال، چنین پرسشی همچنان بسیار وسوسه‌انگیز است. بالاخره تنها برخی از روش‌های علمی قابل عزت و احترام‌اند، تنها برخی از آشکال درمان پزشکی برای مراقبت از بیمار روش‌های مناسبی هستند، تنها استانداردهای سلامتی خاصی برای رشد یا کنترل تغذیه قابل قبول‌اند، و الی آخر. هیچ‌کس نیاز به چنین استانداردهایی را انکار نمی‌کند. پس چرا آنها را برای مشاوره فلسفی نیز به کار نبریم؟ البته همین پرسش را می‌توان در مورد روان‌درمانی نیز مطرح کرد. در حال حاضر، انجمن روان‌شناسی آمریکا (APA) بیش از ۴۰۰ شیوه مختلف روان‌درمانی را به رسمیت شناخته است. چنین عددی با مقیاس سخاوتمندانه‌ای به دست آمده است. بر این اساس، این امر که APA نسبت به آنچه که روان‌درمانی رسمی تلقی می‌شود، راحت برخورد کرده است، موجب شده که برخی از منتقدان نسبت به APA گمان بد پیدا کرده و برخی دیگر به طور کلی روان‌درمانی‌های سنتی را رد کنند. البته در این مجموعه مقالات، در مورد واقعیت داشتن یا نداشتن چنین اتهاماتی بحث نخواهیم کرد. با این حال، وقتی روان‌درمانگرهای پروانه‌دار دیدگاه حاکی از ناباوری خود در مورد مشاوره فلسفی را با عباراتی ناخوشایند بیان می‌کنند، مشاوران فلسفی نباید شگفت‌زده شوند.

تا جایی که می‌توان گفت، به نظر می‌رسد هیچ‌کس در جایگاهی نیست که بتواند قاطعانه بگوید که به‌طورکلی کاربست فلسفی خوب چیست. البته مطلب فوق به این معنا نیست که این مسأله قبلاً مطرح نشده یا به آن پرداخته نشده است. این مسأله مطرح بوده و بحث پیرامون آن در مقالات متعدد انتشار یافته در مجلات پژوهشی مشاهده می‌شود. اما هنوز هم به نظر نمی‌رسد که در مورد این بحث همگرایی وجود داشته باشد. در این مورد نیز، همچون تمام بخش‌های دیگر فلسفه، استدلال‌های خوب اما بدون نتیجه‌ای وجود دارد. این امر ممکن است به دلیل بحث‌پذیر بودن ماهیت خود

فلسفه نیز باشد.

اگر به دنبال یافتن همگرایی پیرامون کاربرد فلسفی خوب هستیم، دو مورد زیر بسیار قابل توجه است. مورد نخست، به نظر می‌رسد در میان بیشتر کارورزان فلسفی درباره اینکه از چه روش‌هایی نباید استفاده شود، توافقی وجود دارد. یعنی بیشتر آنها موافق‌اند که مشاوران فلسفی نباید از شیوهٔ مربوط به روان‌درمانی استفاده کنند، مگر آنکه برای این کار آموزش لازم را دیده باشند. بینش نهفته در این دیدگاه، معقول به نظر می‌رسد: بدون آموزش مناسب، احتمال آسیب رساندن به مراجع بسیار زیاد است. مورد دوم که پس از مورد نخست رخ می‌دهد این است که کارورز فلسفی نباید از هیچ نسخهٔ راهنمای تشخیصی و آماری (DSM) انجمن روان‌پزشکی آمریکا، یعنی نظام تشخیصی انواع بیماری‌های روانی، استفاده کند. استدلال مطرح شده برای این ادعا هم معقول به نظر می‌رسد (همراه با برخی شروط خاص، همان‌گونه که سمیوئل زینچ در بخش سوم این مجموعه بحث کرده است). اگرچه DSM به‌گونه‌ای نوشته شده که هر شخص عاقلی آن را متوجه می‌شود، با این حال متنی پیچیده همراه با شروط و استثنائاتی بسیار است. به‌علاوه، جنبه‌ای از تشخیص نیازمند آموزش حرفه‌ای و تجربه است تا از این طریق بتوان روابط علی میان اتفاقات فیزیکی رخ داده در محیط و حالت روان‌شناختی مراجع را تعیین کرد. مجدداً لازم به ذکر است که احتمال آسیب رساندن به مراجع باید هنگام گنجاندن تشخیص (بر اساس DSM) در حکم بخشی از کاربرد فلسفی آنها جدی گرفته شود. با این حال، همان‌طور که شلومیت شوستر در این مجموعه بیان کرده است، معانی دیگری از اصطلاح «تشخیص»، مانند «خودتشخیصی فلسفی»، وجود دارد که می‌توان به‌درستی در مشاورهٔ فلسفی گنجانده شود.

همان‌گونه که پیش‌تر گفته شد، دربارهٔ تشخیص باید شرط دیگری را نیز در نظر گرفت. افراد علاقه‌مند به مشاورهٔ فلسفی به دلایل مختلفی به فیلسوفان مراجعه می‌کنند. این افراد که اغلب از روش‌های روان‌درمانی سنتی ناراضی بوده‌اند، برای یافتن رویکردی متفاوت به مسائل خود به مشاور فلسفی مراجعه می‌کنند. این کار، مشکل خاص و ویژه‌ای را ایجاد می‌کند. کارورزان فلسفی در این موضع دشوار قرار می‌گیرند که در مورد پذیرفتن یا نپذیرفتن مراجع تصمیم بگیرند. اما چرا این تصمیم‌گیری مشکل است؟

پاسخ این است که بیشتر اوقات ممکن است مشاور فلسفی صلاحیت رسیدگی به

مسائل مراجع را نداشته باشد. چرا که انجام این عمل بدین معناست که مشاور فلسفی باید بتواند نشانه‌های خاص را شناسایی کند تا بداند چه زمانی دیگر صلاحیت رسیدگی به مسائل مراجع را ندارد. اما مسأله همین جا است. چگونه یک کارورز فلسفی این کار را بدون وارد شدن به فرایند تشخیص، به معنای خاص آن، انجام دهد؟ البته گاهی اوقات مسائلی که مراجع دارد، مشخص و واضح‌اند. اگر زنی که بی‌رحمانه مورد تجاوز جنسی قرار گرفته از یک مشاور فلسفی درخواست مشاوره کند، به نفع هر دو طرف است که به کسی ارجاع داده شود که در کمک به چنین زنانی تخصص دارد؛ یا مسأله مشخص دیگر ممکن است زمانی رخ دهد که مراجعی با یک نقشه دقیق برای کشتن خودش به مشاوره بیاید. در این دو مورد، کارورز فلسفی می‌تواند به‌درستی دریابد که درمانگر دارای پروانه برای درمان این مسائل مناسب‌تر است.

با این حال، شاید مراجع مسائل دیگری داشته باشد که چندان مشخص و واضح نباشند. قطعاً در بسیاری از مواقع مراجع تشخیص‌هایی از مشکلات خود دارد که ممکن است برخی از حدس و گمان‌ها را کاهش دهد. در چنین موردهایی، کارورز فلسفی می‌تواند تصمیم بگیرد که آیا صلاحیت پذیرفتن فرد مراجع را دارد یا خیر. اما اگر هیچ اطلاعاتی برای ادامه کار وجود نداشته باشد، چه؟ در مواقعی که هیچ آگاهی از نشانه‌های بیماری‌های سلامت روان وجود ندارد، یک کارورز فلسفی خیرخواه ممکن است فقط به این دلیل در دریای مشاوره غوطه‌ور شود که ببیند آیا از پس مسأله مراجع برمی‌آید یا خیر، و یا ممکن است با نگرانی متوجه شود که روش‌های درمانی‌اش به‌جای کمک به مراجع عملاً به او آسیب می‌رسانند. اگرچه به نظر می‌رسد هیچ راه‌حل ساده‌ای برای این مسأله وجود ندارد، توضیح زیر ممکن است این مسأله را رفع کند.

جای تعجب ندارد که مشکل فوق ناشی از مفهوم درمان و اهداف درمانی مدنظر تمام مشاوران است، یعنی گونه‌ای بهبود بخشیدن به زندگی مراجع. البته اینکه هدف، رسیدن به خشنودی است یا خودمختاری، خارج از بحث ما است. موضوع این است که کارورزان فلسفی، مانند روان‌شناسان دارای پروانه، برای مراجعان خود اهداف درمانی تعیین می‌کنند. برای یک مشاور فلسفی کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که چنین هدفی را تعیین کرده، و برای رسیدن به آن از شیوه‌های مربوط به روان‌درمانی استفاده کند. در این صورت نیز مشاور فلسفی خیرخواه بدون آنکه آموزش‌های مربوط به

فعالان پروانه‌دار سلامت روان را ببیند، آموزش‌هایی که در دانشگاه‌های تحصیلات تکمیلی و از طریق سمینارهای آموزشی مداوم به دست می‌آید، احتمال دارد باعث ایجاد عوارض جانبی مضر یا نامطلوب گردد.

شاید راه‌حل این مسأله اکنون واضح‌تر شده باشد. به طور مشخص، راه‌حل مسأله، پرهیز از تعیین هرگونه هدف درمانی و استفاده از هر شیوه روان‌شناختی معین از سوی مشاور فلسفی است. در این روش تفکر، مشاور فلسفی در عوض باید تنها از ابزارهای شناختی‌ای که در دست دارد، یعنی مهارت‌های تحلیل مفهومی و تفکر انتقادی بهره ببرد؛ بنابراین هدف کارورز فلسفی، در جایگاه مشاوره، این خواهد بود که به مراجع خود کمک کند تا در مورد مسائلش انتقادی‌تر و شفاف‌تر بیندیشد. به عبارت دیگر، جلسه مشاوره با یک مشاور فلسفی دقیقاً مشابه گفتگویی خواهد بود که یک استاد فلسفه هر روز با دانشجویانش دارد.

اگرچه این پیشنهاد ممکن است با تأییدهایی روبرو شود، دو مسأله ظهور می‌یابد. مسأله نخست اینکه به دلیل ارتباط نزدیک بین باورها و هیجان‌ها، گفت‌وگو با یک کارورز فلسفی طبیعتاً در بسیاری از موارد اثرات درمانی خواهد داشت. برای نمونه، اگر مراجعی گزارش دهد که او بسیار ناخشنود است به دلیل آنکه همسر بدی برای شوهرش بوده است (به‌خاطر دیدگاهی که شوهرش در ذهن او ایجاد کرده)، به محض اینکه دریابد همسر بدی نبوده، به طور طبیعی احساس بهتری نسبت به خودش پیدا خواهد کرد؛ در واقع او حتی ممکن است که معنای خودپنداره مستقل خودش را بازیابد. باتوجه به این توضیحات، پرهیز آگاهانه از هدف درمانی در مشاوره فلسفی، مزایای تفکر فلسفی صحیح را نادیده می‌گیرد. مسأله دوم اینکه دور نگه داشتن خود از هدف درمانی ممکن است مراجع را از چند جهت دچار سردرگمی کند. برای نمونه، اگر مشاور فلسفی اقرار کند که هدفش از مشاوره، نه خشنود کردن مراجع بلکه تنها شفافیت بخشیدن به اندیشیدن او است، شاید موجب تعجب شدید مراجع گردد. افزون بر این، نمی‌توان نادیده گرفت که چنین اقراری ممکن است نتیجه معکوسی داده و باعث تردید مراجع در مورد اعتبار دریافت کمک از سوی مشاور فلسفی شود. اگر مشاور فلسفی نتواند به ارتقاء خشنودی زندگی مراجع کمک کند، پس چرا باید به او مراجعه کرد؟

گذشته از مسائل پیش روی مشاوران فلسفی، خود این حرکت مشکلی در پیش

ندارد. تعداد فزاینده‌ای از فیلسوفان در حال اخذ گواهینامه از انجمن‌های ارائه‌دهنده گواهینامه و آغاز فعالیت‌های مشاوره در اینجا، ایالات متحده، و جاهای دیگر هستند. برای نمونه، در حال حاضر در کانادا، آلمان، هلند، نروژ، اسرائیل، انگلستان، ایرلند، فنلاند، ایتالیا، یونان، تایوان، استرالیا، اسپانیا، آفریقای جنوبی، برزیل، پرتغال، و کره می‌توان انجمن‌ها و کارورزان فلسفی را یافت. درحالی‌که تمام کشورها مقرراتی دارند که به‌طورکلی متخصصان برجسته را مدیریت می‌کند، مشاوران فلسفی در ایالات متحده دچار رخوت و بی‌حرکی شدیدی شده‌اند که در سایر کارورزان در کشورهای دیگر مشاهده نمی‌شود. سه نمونه از این بی‌حرکی‌ها شایان ذکر است.

نخست، برخلاف سایر کشورها، مؤسسه ملی سلامت روان آمریکا دارای این حق انحصاری است که تعیین کند چه کسی می‌تواند و چه کسی نمی‌تواند خدمات سلامت روان ارائه دهد. در نتیجه، تا وقتی که مشاوران فلسفی دارای گواهینامه از طریق یکی از برنامه‌های سلامت روان معتبر مدرکی دریافت نکنند، باید در حاشیه بمانند؛ به بیانی دیگر، منتظر کمک به مراجعانی بمانند که از روش‌های درمانی سنتی نتیجه نگرفته‌اند.

دوم، بزرگ‌ترین مخالفتی که نهضت مشاوره فلسفی با آن مواجه است، از سوی خود مؤسسه سلامت روان است. بیشتر فعالان حوزه سلامت روان (البته یقیناً نه تمام آنها) با شنیدن اینکه فیلسوفان در زمینه‌ای مشابه با خدمات سلامت روان ورود کرده‌اند، بسیار احساس ناراحتی و ناامیدی می‌کنند. واکنش آنها مانند آن زمانی است که زنان، مشاغلی را اشغال کردند که از قدیم در اختیار مردان بود. در برخی موارد، زمانی که مردان احساس کنند که قلمرو کاری‌شان از سوی زنان به خطر افتاده با آنها خصمانه رفتار می‌کنند. به همین منوال، روان‌شناسان نیز با فیلسوفان خصومت می‌ورزند، زیرا احساس می‌کنند فیلسوفان به‌ناحق به حیطه کاری‌شان تعدی کرده‌اند.

سوم، مشاوران فلسفی نیز با انبوهی از عامه مردم مواجه‌اند که به چنین مشاورانی تردید داشته یا به‌کلی از وجود آنها بی‌اطلاع‌اند. یکی از توجیحات این بی‌اعتمادی، به نگرش عیب‌جویانه خود مؤسسه سلامت روان به انواع روش‌های روان‌درمانی دیگر خارج از حیطه خودشان برمی‌گردد. مشاوران فلسفی از بسیاری جهات، دست‌کمی از کارورزان هومئوپاتیک (همسان‌درمانی) ندارند. البته بی‌اطلاعی از تلاش‌های مشاوران فلسفی را می‌توان با اشاره به این حقیقت توجیه کرد که یک فرد معمولی، کسی که در دانشگاه تحصیل نکرده، از آنچه در محیط‌های دانشگاهی می‌گذرد آگاه نیست. توجیه